

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، بهار ۹۴

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University
کد مقاله: ۴۷۰۵

تعریف مابعدالطبیعه بر اساس موجود بماهو موجود از دیدگاه فارابی (بر اساس الجمع بین رأی الحکیمین، البرهان، إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات)

لیلا کیان خواه*

چکیده

فارابی در آثار خود دارای سه دیدگاه در ارائه تعریف مابعدالطبیعه است که دو دیدگاه وی بر اساس موجود بماهو موجود ارائه شده و در این مقاله بررسی شده است. فارابی در دیدگاهی که مبتنی بر دو کتاب الجمع بین رأی الحکیمین و البرهان است، موجود بماهو موجود را موضوع فلسفه یا حکمت می‌داند که مشتمل بر الهیات، طبیعیات، ریاضیات و علم سیاست یا علم اخلاق است. این دیدگاه که در بردارنده نوعی تفسیر ابتدایی از اصطلاح موجود بماهو موجود است، ریشه در نظریات اسکندر افروزی در شرح مابعدالطبیعه دارد. اسکندر نیز در شرح مابعدالطبیعه با وجودی که به نظر می‌رسد که در برخی موارد، تفسیر دقیقی از موجود بماهو موجود ارائه می‌کند ولی در نهایت، حکمت با موضوع موجود بماهو موجود را مشتمل بر اقسامی می‌داند که حکمت به معنای دقیق کلمه با موضوعیت موجودات الهی و نیز طبیعیات با موضوعیت موجودات طبیعی از جمله این اقسام‌اند.

دیدگاه نهایی فارابی در تعریف بر اساس موجود بماهو موجود با اندکی تفاوت، در سه اثر إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعه و تعلیقات متمرکز است. فارابی در إحصاء

leilakiankhah@gmail.com

* عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «تعریف و موضوع مابعدالطبیعه نزد فارابی و ابن سینا» در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران است.

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۲

العلوم که هر چند به پختگی دو اثر دیگر نیست، برخلاف کتاب الجمع و البرهان تشخیص می‌دهد که مباحث موجود بماهو موجود متعلق به دانشی در عرض طبیعیات، ریاضیات و علم مدنی است و در رساله أغراض که به طور اختصاصی در آن به شرح و تبیین تعریف مابعدالطبیعه بر اساس موجود بماهو موجود و موضوع و بخش‌هایی می‌پردازد، این دیدگاه را به اوج خود می‌رساند. وی در تعلیقات، هماهنگ با رساله أغراض، به تعریف و موضوع مابعدالطبیعه پرداخته و تبیین و تفسیر دقیق‌تری را از اصطلاح موجود بماهو موجود ارائه می‌دهد.

کلید واژه‌ها: فارابی، مابعدالطبیعه، الهیات، فلسفه، البرهان، الجمع بین رأیی الحکیمین، إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات.

مقدمه

مسئله اصلی این مقاله، همان‌گونه که در مقاله «بررسی تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی» (کیان‌خواه، ۱۳۹۳) نیز ذکر شد، شناخت و تحلیل دقیق تعریف مابعدالطبیعه در آثار فارابی و یافتن پاسخ به این پرسش است که آیا فارابی، در آثار خود دارای وحدت رویه بوده و مابعدالطبیعه را بر سیاق تعریف می‌کند یا دارای دیدگاه‌های متفاوتی در این باب بوده و در حقیقت، پس از انجام کندوکاوهای فلسفی و در طی زمان به رأی نهایی خود دست یافته است. علاوه بر این، در این پژوهش، نسبت تعریف یا تعاریف فارابی با تعاریف ارسطو و تعریف مختار ابن‌سینا یعنی علم موجود بماهو موجود بررسی خواهد شد.^۱ همان‌گونه که در مقاله «بررسی تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی» (همانجا) خاطر نشان شد، پژوهش در آثار فارابی نشان می‌دهد که فارابی در ارائه تعریف مابعدالطبیعه دارای وحدت رویه نبوده و به طور کلی آراء او را در این باب می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد: ۱. او در برخی از آثار خود یک تبیین و تحلیل ابتدایی از اصطلاح موجود بماهو موجود ارائه داده و فلسفه و مابعدالطبیعه را بر اساس این تحلیل تعریف می‌کند (البرهان و کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین)؛^۲ در برخی دیگر از آثار خود که حجم زیادی از آثار او را تشکیل می‌دهد، با نظر به تعریف ارسطو در کتاب‌های آلفای بزرگ و اِپسِلین، تعریفی متفاوت ارائه می‌دهد که البته مورد اقبال ابن‌سینا واقع نمی‌شود (تحصیل السعادة، فلسفه ارسطو طاليس، الحروف و فصول منتزعة)؛^۳ در نهایت

در برخی دیگر از آثار خود، تبیین نهایی خود را از اصطلاح موجود بما هو موجود و تعریف مابعدالطبیعه ارائه می‌دهد (إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات) ابن سینا این رأی اخیر را به طور کامل پذیرفته و آراء اخیر فارابی را در بسیاری از آثار خود ذکر می‌کند.^۲

با توجه به حجم گسترده پژوهش در حوزه تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی، آنچه در مقاله حاضر بررسی خواهد شد، تحلیل و بررسی تعریف فارابی بر اساس موجود بما هو موجود است که در کتاب‌های البرهان، کتاب الجمع بین رأی الحکیمین، إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات مطرح شده است.

تحلیل و بررسی این آثار نشان می‌دهد که فارابی در این آثار، به تعریف مابعدالطبیعه در کتاب‌های گاما و اپسیلین نظر داشته و تا حدی سعی در جمع این دو دیدگاه دارد. در بخش نخست این مقاله، البرهان، کتاب الجمع بین رأی الحکیمین و در بخش دوم إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات بررسی خواهند شد.

بخش اول: تحلیل ابتدایی موجود بما هو موجود

هر چند که فارابی در این دو اثر، مابعدالطبیعه را بر اساس کتاب گاما یعنی با محوریت موجود بما هو موجود و موجود مطلق تعریف کرده ولی تبیین او از این اصطلاح، یک تبیین ابتدایی و خام است.

تعریف مابعدالطبیعه در کتاب الجمع بین رأی الحکیمین

فارابی انگیزه خود را از نگارش کتاب الجمع، وجود اختلاف نظر و نزاع در بین علما و متعلمان هم عصرش می‌داند. او در این کتاب، با اعتقاد به اینکه اختلافات موجود میان آراء افلاطون و ارسطو ظاهری بوده، تلاش می‌کند تا با جمع بین آراء افلاطون و ارسطو، این اختلاف نظرات و شبهات را مرتفع سازد (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۷۹).

فارابی پس از اینکه در مقدمه این کتاب، افلاطون و ارسطو را حکیم می‌خواند، ابتدا فلسفه را تعریف کرده و پس از ارائه تعریف فلسفه، افلاطون و ارسطو را مبدعان فلسفه معرفی می‌کند و معتقد است که این دو حکیم، اوایل و اصول فلسفه را ایجاد کرده و نیز

اواخر و فروع آن را به اتمام رسانیده‌اند. فارابی حد و ماهیت فلسفه را «علم به موجودات از آن جهت که موجودند»^۳ می‌داند و در نهایت اثبات می‌کند که اگر اختلاف نظری در آراء این دو حکیم وجود دارد، به این دلیل است که افرادی که معتقد به وجود اختلاف در آراء این دو حکیم هستند دچار اشتباه شده‌اند^۴ (همان، ص ۸۰).

فارابی معتقد است که حد فلسفه، یعنی علم به موجودات از آن جهت که موجودند، حد صحیحی است که با صناعت فلسفه مطابقت دارد. مطابقت این حد با صناعت فلسفه از استقراء جزئیات این صناعت آشکار می‌شود. چرا که موضوعات علوم و مواد آنها، از پنج حال خارج نیستند؛ یعنی الهی، طبیعی، منطقی، ریاضی و یا سیاسی هستند^۵ و صناعت فلسفه، صناعت استنباط این امور و اخراج کننده نتایج آنها بوده تا جایی که همه موجودات عالم را دربرمی‌گیرد؛ چرا که شیئی از موجودات عالم وجود ندارد مگر اینکه یا فلسفه در آن مدخلی دارد یا آن را غرض خود قرار می‌دهد یا از آنها، علمی به قدر طاقت انسان حاصل می‌کند (همانجا). از دیدگاه وی، روش تقسیم که مختص افلاطون است، بر این مطلب تصریح دارد؛ چرا که در روش تقسیم سعی بر این است که هیچ موجودی از حیطة تقسیم خارج نشود و در حقیقت اگر روش تقسیم افلاطون نبود، ارسطو نمی‌توانست این راه را ادامه دهد و چون ارسطو مشاهده کرد که، افلاطون این تقسیم را به نحو درست و کامل و متقن بیان کرده، به ابداع روش قیاس و برهان اهتمام ورزید. گویا که او روش تقسیم افلاطون را پیروی نموده و با روش قیاس به پایان رسانده است (همان، ص ۸۱). از دیدگاه فارابی هر متعلمی که علم منطق را فرا گیرد و سپس علم آداب اخلاقی را در خویش استوار سازد و به علم طبیعیات و الهیات پردازد و کتاب‌های این دو حکیم را فراگیرد، این سخن را تصدیق می‌کند که قصد افلاطون و ارسطو تدوین علمی برای شناخت موجودات عالم و تلاش برای توضیح احوال آنها از آن جهت که موجودند^۶ بوده است و هر کدام از آن دو، بر اساس توانایی و وسعشان سهم خود را ادا کرده‌اند (همانجا). بنابراین حد فلسفه «علم به موجودات از آن جهت که موجودند» بوده و افلاطون و ارسطو هم به حق فیلسوف خوانده می‌شوند چرا که هم و غمشان شناخت موجودات عالم و بیان احوالات آنها، آن چنان که هستند بوده است.

بنابراین، همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، فارابی بر این مطلب تصریح دارد که، علوم الهیات، طبیعیات، منطق، ریاضیات و سیاست جزئی از صناعت فلسفه هستند (همان، ص ۸۰). علاوه بر این، در چند سطر قبل از این مطلب هم می‌گوید که در بسیاری از انواع فلسفه بین افلاطون و ارسطو اختلاف نظر وجود دارد^۷ (همانجا) و سپس در ادامه رساله، به بیان اختلاف نظرات آن دو در مباحثی در حوزه‌های منطق، طبیعیات، اخلاق و ... پرداخته و به جمع نظریات آن دو می‌پردازد. بنابراین با نظر به تمامی این عبارات روشن است که در این رساله، منظور فارابی از فلسفه با موضوعیت موجود بما هو موجود، علمی است مشتمل بر تمامی علوم که حداقل بر اساس تقسیم استقرایی فارابی در این اثر، دارای انواع الهیات، طبیعیات، منطق، ریاضیات و سیاست است.

با توجه به این مطالب، می‌توان گفت که در این رساله هنوز تفسیر دقیقی از موجود بما هو موجود در ذهن فارابی وجود نداشته و همین امر موجب شده تا او در این اثر، تعریف مابعدالطبیعه در کتاب گاما را بر فلسفه به معنای عام یعنی مقسم فلسفه‌های نظری و عملی اطلاق کند. بنابراین این تعریف بر اساس موجود بما هو موجود هر چند که به ظاهر منطبق با تعریف ابن سینا و دیدگاه مشهور فلاسفه اسلامی است، در حقیقت فاصله زیادی با آن‌ها دارد.

ذکر نام مابعدالطبیعه در کتاب الجمع

فارابی در این اثر، سه بار نام مابعدالطبیعه را در مواضعی که برخی از اقوال ارسطو را به کتاب الحروف فی مابعدالطبیعه ارجاع می‌دهد، ذکر می‌کند:

... فی الحرف ألدی یتکلم فیہ علی توفیة الحدود من کتبه فی مابعدالطبیعه... (همان، ص ۸۶)؛

... وأیضا فإن حروف ارسطو طالیس فی مابعدالطبیعه إنما یترقی فیها من الباری، جل جلاله، فی حرف اللام... (همان، ص ۱۰۲)؛

و ارسطو ذکر فی حروفه فی مابعدالطبیعه کلاما شنع فیہ علی القائلین بالمثل و الصور... (همان، ص ۱۰۵).

روشن است که فارابی در این عبارات، مابعدالطبیعه را نه صرفاً نام یک کتاب، بلکه دانشی می‌داند که کتاب الحروف^۸ مشتمل بر آن است. علاوه بر این عبارات، در یک

موضع به طور مستقیم از فلسفه‌ای سخن می‌گوید که پس از طبیعیات می‌آید؛ یعنی علم مابعدالطبیعه: «زمانی که ذهن متعلم بر فلسفه‌ای که پس از طبیعیات می‌آید استوار گشت تصور آنچه که افلاطون و ارسطو و پیروان آن دو گفته‌اند، میسر خواهد شد (همان، ص ۱۰۶)»^۹ به نظر می‌رسد که فارابی در این اثر، الهیات را معادل دانش مابعدالطبیعه به کار می‌برد؛ چرا که دانش الهیات را که در کنار علوم طبیعیات، منطق، ریاضیات و سیاست، جزئی از فلسفه است، به عنوان دانشی که متعلم باید پس از طبیعیات بیاموزد به کار برده است (همان، ص ۸۱).^{۱۰}

جالب توجه است که فارابی در این رساله، دانش مابعدالطبیعه را به معنای علم به موجودات الهی به افلاطون هم منتسب می‌کند؛ او در جایی که به رفع اختلاف ظاهری افلاطون و ارسطو در مباحث جوهری پردازد، معتقد است از آن جایی که از دیدگاه افلاطون، جوهر همان کلیات هستند، وی این مباحث را در مابعدالطبیعه و اقوال الهی خود مطرح می‌کند^{۱۱}؛ یعنی موضوعی که در آن موجودات بسیط و باقی که دگرگونی و زوال نمی‌یابند، بررسی می‌کند. ولی ارسطو از آن جایی که، جوهر را همان اشخاص جوهر می‌داند، مباحث جوهر را در صناعات منطق و سمع الکیان بررسی کرده است یعنی موضوعی که در آنها به احوال موجودات نزدیک به محسوسات که همه مفاهیم از آنها اخذ می‌شوند، می‌پردازد (همان، ص ۸۶).

در این رساله، موضوع دانش مابعدالطبیعه و الهیات به طور صریح ذکر نشده است. فارابی تنها در یک موضع، مواد الهی را به عنوان موضوع الهیات قرار می‌دهد ولی روشن نمی‌کند که مقصود او از مواد الهی چیست. ولی بر اساس عبارات مذکور در مورد مباحث مابعدالطبیعی افلاطون، می‌توان گفت که در این رساله، مابعدالطبیعه دانشی در مورد موجودات الهی؛ یعنی موجوداتی بسیط، نامتحرک و ازلی است.

بنابراین، از دیدگاه فارابی، مابعدالطبیعه که نام یک دانش است و نه صرفاً عنوان یک کتاب، الهیات و یا علم به موجودات الهی بوده و همان گونه که از نامش پیداست، پس از طبیعیات، فراگرفته می‌شود (همان، ص ۸۱-۸۰) و به مباحثی اختصاص دارد که با عقل درک می‌شود (همان، ص ۱۰۸). دانش مابعدالطبیعه یا الهیات، جزئی از صناعت فلسفه با موضوعیت موجود بما هو موجود بوده (همان، ص ۸۰) و کتاب الحروف ارسطو به مباحثی

در این حوزه اختصاص دارد (همان، ص ۸۶ و ۱۰۵) و حرفی از آن کتاب یعنی حرف لام، مختص به بحث از باری تعالی است (همان، ص ۱۰۵).^{۱۲} علاوه بر این، افلاطون نیز مواضعی از آثار خود را به بحث از مابعدالطبیعه اختصاص داده است.

بنابراین، در مجموع می‌توان گفت که فارابی در این رساله به تعاریف کتاب‌های گاما و اپسیلین اشاره می‌کند، ولی آن‌ها را بر هم منطبق نمی‌داند. مابعدالطبیعه را بر اساس کتاب اپسیلین، الهیات نامیده و آن را جزئی از فلسفه می‌داند. در عین حال، علم فلسفه که در بردارنده تمامی علوم است را بر اساس کتاب گاما علم موجود بما هو موجود می‌داند. نکته قابل توجه در این رساله تفسیر فارابی از موجود بما هو موجود است؛ چرا که او علم موجود بما هو موجود را علمی می‌داند که، با همه موجودات عالم سر و کار داشته باشد و در مجموع موضوعات همه علوم را دربرگیرد (همان، ص ۸۰).

کتاب برهان

فارابی در کتاب برهان که در تعریف مابعدالطبیعه شباهت قابل توجهی با کتاب الجمع دارد، پس از تقسیم صنایع به صنایع عملی و صنایع نظری^{۱۳}، صنایع نظری را صنایعی می‌داند که به اقامه برهان نیازمند بوده و مشتمل بر سه رکن اساسی موضوعات، مسائل و مبادی دانسته (همو، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷) و در ادامه صنایع نظری^{۱۴} را از جهت موضوع به دو دسته تقسیم می‌کند. گروهی از صنایع نظری، صنایعی هستند که موضوعاتشان اموری کلی همانند شیء، واحد، کثیر یا موجود علی‌الإطلاق است؛ و گروهی دیگر، صنایعی هستند که موضوعات آن‌ها موجودات اخص است؛ همانند عدد. فارابی حکمت یا فلسفه اولی را در زمره صنایع نظری گروه نخست قرار داده و سپس به بیان ویژگی‌های آن می‌پردازد. از دیدگاه فارابی، مقدمات حکمت، امور یقینی بوده و روش پژوهش در آن، بررسی یک شیء از تمام جهات است^{۱۵} و میزان معرفت آن، رسیدن به بالاترین درجه‌ای از معرفت طبیعت شیء است که انسان توانایی دستیابی به آن را دارد؛ یعنی شناخت اسباب قصوای همه موجودات (همان، ص ۳۱۰). فارابی در ادامه، علم تعالیم، علم طبیعی، علم الهی و علم اخلاق را در زمره علوم جزئی قرار داده و بر این باور است که جمله

علوم جزئی تحت فلسفه اولی و موضوعاتشان تحت موجود علی الإطلاق مندرج‌اند^{۱۶} (همان، ص ۳۱۴-۳۱۱).

فارابی معتقد است که هر علمی که مبادی را در اختیار سایر علوم قرار دهد علم رئیسی نامیده می‌شود (همان، ص ۳۲۰). بنابراین از آنجایی که مبادی علوم جزئی مسائلی هستند که در فلسفه اولی به اثبات می‌رسند (همان، ص ۳۱۵) و نیز علاوه بر آن مبادی فلسفه اولی، مقدمات کلی صادق‌یقینی اول بوده (همان، ص ۳۱۰ و ۳۷۳) و از علم دیگری اخذ نمی‌شود، فلسفه اولی علم رئیسی علی‌الإطلاق نامیده می‌شود.^{۱۷}

بیانات فارابی در این اثر تفاوت مهمی با بیانات مشهور ابن‌سینا دارد؛ چرا که وی علم الهیات را در کنار علوم همانند ریاضیات و طبیعیات، علوم جزئی می‌خواند و همگی آن‌ها را تحت فلسفه اولی با موضوعیت موجود مطلق قرار می‌دهد. در حالی که ابن‌سینا، مبدئیت را از جمله عوارض ذاتی موجود بماهوموجود می‌داند و در نتیجه بحث از موجودات الهی و مبادی موجود را در زمره مسائل علم موجود بماهوموجود قرار می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵-۱۴). بنابراین وی بر خلاف فارابی هیچ انفکاک‌کی میان فلسفه اولی و علم الهی قائل نیست.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، فهم فارابی از اصطلاح موجود بماهوموجود در این دو اثر ناقص و ابتدایی بوده و با مقصود اصلی ارسطو و فهم رایج فلاسفه اسلامی فاصله زیادی دارد. اما چه امری باعث شده تا فارابی چنین تفسیر غریبی را از اصطلاح موجود بماهوموجود ارائه دهد؟ آیا در این دیدگاه متأثر از منبع خاصی است یا بر اساس تأملات خود به چنین نظریاتی دست یافته است؟ کلید حل این معما را می‌توان در آثار اسکندر افرودیسی یافت. اسکندر در شرح کتاب *گاما نه تنها* همین دیدگاه را مطرح می‌کند؛ بلکه به تبیین و تشریح این دیدگاه نیز می‌پردازد. بنابراین می‌توان گفت که فارابی در تألیف دو اثر فوق تا حد زیادی از سنت تفسیری یونانی به ویژه شرح اسکندر افرودیسی بر *مابعدالطبیعه*، متأثر بوده است.

شرح اسکندر افرودیسی هم در نگاه اول هیچ تعارضی با تفسیر مشهور موجود بماهوموجود ندارد ولی بررسی دقیق‌تر عبارات حاکی از این است که اسکندر به فهم دقیقی از اصطلاح موجود بماهوموجود دست نیافته است. در ادامه این نوشتار، به منظور

شناخت مبانی دیدگاه‌های فارابی در دو اثر مذکور، به اجمال به تبیین دیدگاه اسکندر در این خصوص می‌پردازیم.

تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه اسکندر افرویدی^{۱۸}

شرح اسکندر بر کتاب *آلفای بزرگ* و *گاما* حاوی نکات مهم و ارزشمندی است که با بررسی آن می‌توان تا حد زیادی به دیدگاه اسکندر در مورد تعریف و موضوع مابعدالطبیعه دست یافت؛ البته اگر شرح اسکندر بر *اپسیلین* نیز موجود بود، فهم ما نسبت به این مسئله کامل‌تر می‌شد.

اسکندر قبل از ورود به بحث و شرح کتاب *گاما* به ذکر مقدمه‌ای پرداخته و در آن به رئوس مطالب کتاب *گاما* اشاره می‌کند. با توجه به اینکه مطالب این مقدمه ناظر به کتاب *گاما* است، وجوه اشتراک زیادی با رساله *أغراض مابعدالطبیعه* فارابی دارد. از دیدگاه اسکندر، مابعدالطبیعه موجود بما هو موجود را بررسی می‌کند، هرچند که ارسطو آن را حکمت و فلسفه اولی نامیده ولی نام الهیات برای آن مرسوم شده است. علاوه بر این، این علم، اصول نخستین و علل را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد؛ زیرا علل و اصول نخستین، موجودات در بالاترین درجه هستند (Alexander of Aphrodisias, 1993, p. 11) روشن است که اسکندر از همان ابتدای شرح *گاما* در صدد منطبق ساختن تعریف *آلفای بزرگ* و *گاما* است. چرا که اولاً، علمی را که در کتاب *گاما* از آن بحث می‌شود را همانند *آلفای بزرگ* حکمت نامیده و ثانیاً، وظیفه حکمت را هم بررسی موجود بما هو موجود می‌داند (تقریر *گاما*) و هم بررسی علل و مبادی نخستین (تقریر *آلفای بزرگ*).

اسکندر در ادامه مقدمه خود، به رئوس مطالب کتاب *گاما* اشاره می‌کند:

۱. ارسطو در این کتاب نشان می‌دهد که حکمت، با موجود کلی سر و کار دارد (*ibid*)؛
۲. علاوه بر آن، واحد را هم به اندازه موجود به عنوان موضوع مورد بررسی قرار می‌دهد؛ چرا که حکمت با آنچه ذیل واحد قرار می‌گیرد هم مرتبط است؛ مثل همانندی، تساوی و شباهت (*ibid*)؛
۳. حکمت علاوه بر واحد با هر آنچه که با واحد تقابل دارد هم مرتبط است؛ مثل کثرت. زیرا مطالعه اشیاى متقابل کار یک علم واحد است (*ibid*)؛

۴. بررسی همهٔ مقابلات با حکمت مرتبط است؛ چرا که همهٔ مقابلات ذیل غیریت و غیریت نیز ذیل کثرت مندرج می‌شود و در نهایت کثیر و واحد متقابلند؛ و از آنجایی که بررسی همهٔ مقابلات کار حکمت است، بنابراین حکمت با تمامی موجودات سر و کار دارد؛ زیرا همهٔ موجودات یا با هم در تقابلند و یا از مقابلات مشتق می‌شوند (ibid, p.12)؛

۵. از آنجایی که حکمت با همهٔ موجودات سر و کار دارد، بنابراین همهٔ اشیایی را که ذاتاً به موجود بماهوموجود مرتبطند نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد. اصول بدیهی اموری از این قبیل هستند که در میان آن‌ها کلی‌ترین و بدیهی‌ترین اصل، اصل امتناع اجتماع نقیضین است (ibid)؛

۶. با وجود اینکه، موجود به گونه‌های بسیار گفته می‌شود، ولی علم موجود بماهوموجود، واحد است. به همین دلیل است که این علم، علم نخستین و علم به معنای دقیق کلمه علم است (ibid)؛

۷. در پایان، ارسطو با تبیین اصل امتناع اجتماع نقیضین به بیان تمایز فیلسوف و سوفسطایی می‌پردازد (ibid).

اسکندر در ادامه به تمایز علم موجود بماهوموجود با علوم جزئی پرداخته و ارتباط دو مبحث موجود بماهوموجود و مبحث بررسی اصول و مبادی نخستین را در علم حکمت روشن می‌کند. او معتقد است که حکمت از همهٔ دانش‌های دیگر متمایز است؛ چرا که همهٔ علوم جزئی با بخشی از موجودات و اعراض ذاتی آن‌ها سر و کار دارند؛ ولی مابعدالطبیعه دانشی است که با نوع خاصی از موجودات سر و کار ندارد بلکه موجود از آن جهت که موجود است را مورد بررسی قرار می‌دهد. در حقیقت، مابعدالطبیعه وجودی که به واسطهٔ آن موجودات دیگر موجودند را، به عنوان موضوع، مورد مطالعه قرار می‌دهد.^{۱۹} علاوه بر این، اسکندر بر اساس سخنان ارسطو^{۲۰} معتقد است که مرد حکیم هم موجود بماهوموجود و هم علل و مبادی نخستین را را مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه اثبات می‌کند که علل و مبادی نخستین، علل و مبادی موجود بماهوموجودند و نه علل و مبادی موضوعات علوم جزئی (ibid, p.12-13). این عبارات و نیز عباراتی از شرح کتاب *آلفای بزرگ*،^{۲۱} حاکی از این است که هر چند ارسطو در

مورد اصطلاح موجود بما هو موجود به تشریح و تبیین نپرداخته، ولی اسکندر تا حدی مفهوم آن را درک کرده است. اما به‌رغم این عبارات که در آن‌ها اصطلاح موجود بما هو موجود تشریح و تبیین می‌شود، در ادامه و در ذیل مبحث وحدت علم موجود بما هو موجود، مطالبی بیان می‌شود که حاکی از عدم دقت اسکندر و وجود نوعی دوگانگی در تفسیر موجود بما هو موجود است.

از دیدگاه اسکندر، ارسطو با وجود اینکه موضوع فلسفه را موجود بما هو موجود دانسته و حمل موجود را بر مصادیقش بنا بر اشتراک معنوی نمی‌داند؛ ولی معتقد است که یک دانش است که موجود بما هو موجود را بررسی می‌کند. اسکندر علت وحدت مابعدالطبیعه را سه گانه بودن حمل از دیدگاه ارسطو می‌داند: ۱. مشترک لفظی (اشیای مشترک لفظی نام مشترک دارند ولی دارای یک طبیعت و نیز علل و اصول مشترک نبوده و یک علم واحد نمی‌تواند عهده‌دار بحث و بررسی آن‌ها باشد)؛ ۲. مشترک معنوی (حمل معنی واحد بر اشیای کثیری که یک علم واحد عهده‌دار بحث از آن‌ها است)؛ ۳. آنچه که اسکندر حمل میانه می‌نامد؛ یعنی حمل یک معنی بر اشیایی که از یک چیز مشتق می‌شوند و یا به یک شیء رجوع دارند. اسکندر معتقد است که از دیدگاه ارسطو، حمل موجود بر مصادیقش نه مشترک لفظی است و نه مشترک معنوی بلکه واسطه‌ای میان آن دو است. در نظر اسکندر هرچند که به نظر می‌رسد که ارسطو، حمل میانه را نوعی از حمل مشترک لفظی بداند؛ ولی این دو نوع حمل تفاوت مهمی دارند و آن این است که اشیا در اشتراک لفظی تنها بر اساس تصادف، نام مشترک دارند، ولی اشیا در حمل میانه به دلیل خاصی دارای این نام مشترک هستند؛ چرا که همگی آن‌ها از یک چیز مشتق شده و یا رابطه‌ای با آن دارند (ibid, p.14-16).

حال بر اساس نظریه فوق یعنی نوع حمل موجود بر مصادیقش که اسکندر آن را حمل میانه نامیده و شارحان ارسطو آن را تشابه نامیده‌اند، اسکندر تعریف مابعدالطبیعه و نیز بخش‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. از دیدگاه اسکندر، در هر علمی، به خصوص علمی که موضوع آن‌ها بر اساس حمل میانه بر مصادیقشان حمل می‌شود، یک امر نخستین موجود است که سایر اشیا مطرح شده در آن علم، یا از آن مشتق شده‌اند و یا به آن بازگشت دارند. علمی که با آن امر نخستین مرتبط است، سایر اشیا را نیز دربرمی‌گیرد.

چنین علمی به معنای دقیق علم است و در بالاترین درجه قرار دارد. بر این اساس، بررسی موجود بماهو موجود متعلق به یک دانش واحد یعنی فلسفه کلی است که از آن جهت که سایر دانش‌ها با نوعی از موجود سر و کار دارند، از سایر دانش‌ها متمایز است. اسکندر بر اساس بیانات ارسطو، در عبارات پیچیده‌ای فلسفه و حکمت را دارای اقسام مختلفی دانسته و اقسام آن را متناظر با اقسام و انواع موجود می‌داند. از دیدگاه اسکندر، فلسفه با موضوعیت موجود بماهو موجود دارای این اقسام است:

۱. فلسفه اولی که حکمت به معنای دقیق هم خوانده می‌شود و علم به اشیا ابدی، نامتحرک و الهی است؛ در حالی که حکمت کلی و نخستین بوده و با موجود بماهو موجود سر و کار دارد و نه نوع خاصی از موجود؛ ۲. فلسفه طبیعی که با اشیا طبیعی مرتبط است که حرکت و تغیر در آن‌ها واقع می‌شود؛ ۳. اخلاق (*ibid*, p. 18-21).

اسکندر در سطور بعدی، با ارائه توضیح دقیق‌تر و با بیان مقدمات ذیل، رابطه اقسام فلسفه با اقسام موجود را تبیین نموده و در نهایت تقسیم دیگری را برای فلسفه ذکر می‌کند: از آن جایی که:

۱. در میان موجودات، یک نوع موجود، موجود به معنای دقیق و موجود بالذات است و سایر انواع موجود، موجود بالعرض هستند؛

۲. جوهر به معنای دقیق موجود بالذات است، و سایر موجودات به جوهر بازگشت دارند؛

۳. در میان انواع اشیا که چنین‌ترینی دارند، علم به معنای دقیق کلمه، علم به اشیا نخستین است که سایر اشیا به آن وابسته‌اند، و بر اساس آن است که آن‌ها هم موجود خوانده می‌شوند؛

۴. فلسفه با موجود سر و کار دارد، در نتیجه، فلسفه به معنای دقیق، دانشی است که با جوهر سر و کار دارد زیرا موجود به معنای دقیق کلمه جوهر است. و از آن جایی که برخی جوهر نخستین هستند و برخی ثانوی، بر اساس ترتیب جوهر، فلسفه هم مشتمل بر فلسفه نخستین و ثانوی و ... است. فلسفه اولی با جواهری سر و کار دارد که کائن و فاسد نمی‌شوند و جوهر نخستین هستند؛ فلسفه ثانوی فلسفه‌ای است که با جوهر ابدی

ولی متحرک سر و کار دارد و فلسفه ثالث عهده‌دار بحث از جواهری است که کون و فساد دارند (ibid, p. 26-27).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، تقسیم‌بندی اخیر اسکندر از بخش‌های علم حکمت مغایر با تقسیم‌بندی نخست او است؛ ولی به هر روی، در هر دوی این تقسیم‌بندی‌ها علم به اشیای الهی یعنی الهیات و نیز طبیعیات بخش‌هایی از علم موجود بما هو موجودند. واضح است که مطالب اخیر فاصله زیادی با تفسیر مشهور علم موجود بما هو موجود ارائه داده است. به نظر می‌رسد هرچند که از دیدگاه اسکندر، موجود بما هو موجود به معنای بررسی موجودات از حیث موجود بودن است و نه از جهت دیگر؛ ولی خود علم موجود بما هو موجود دارای اقسامی بوده و هر قسمی موجودات خاصی را از حیث موجود بودن مورد بررسی قرار می‌دهد. به عنوان مثال، فلسفه به معنای دقیق یا الهیات، موجودات نامتحرک و ابدی را از حیث موجود بودن بررسی می‌کند و فلسفه طبیعی، موجودات متحرک و فناپذیر را از جهت موجود بودن مورد بررسی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر هرچند که از ظاهر عبارات اسکندر چنین بر می‌آید که معنای اصطلاح موجود بما هو موجود را درک کرده، اما در بیان تقسیمات فلسفه اصطلاح «از آن جهت که» را کاملاً نادیده گرفته و فلسفه را دانش شناخت موجودات عالم دانسته و نه شناخت موجودات از آن جهت که موجودند.

بخش دوم: تحلیل نهایی موجود بما هو موجود

دیدگاه نهایی فارابی و تفسیر دقیق او از اصطلاح موجود بما هو موجود، بر سه اثر *إحصاء العلوم*، *أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات* مبتنی است که در ادامه این نوشتار، آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تعریف مابعدالطبیعه در کتاب *إحصاء العلوم*

مطالب موجود در کتاب *إحصاء العلوم*، را می‌توان از جمله اقوال نهایی فارابی در مورد تعریف مابعدالطبیعه دانست. فارابی در این کتاب به طبقه‌بندی واضح و روشنی از تمام علوم مشهور در عصر خویش پرداخته و توضیح مختصری در مورد هر کدام از آن‌ها

ارائه می‌دهد. این کتاب در پنج فصل ارائه شده است. فصل اول اختصاص به علم زبان، فصل دوم به علم منطق، فصل سوم به علوم التعالیم، فصل چهارم به علوم طبیعی و علم الهی و در نهایت فصل آخر به علم مدنی، علم فقه و علم کلام اختصاص دارد (فارابی، ص ۱۶-۱۵).

همان گونه که خود او در ابتدای این کتاب می‌گوید، درصدد تقسیم علوم مشهور زمان خود است و علوم مشهور را مقسم قرار می‌دهد.^{۲۲} فارابی در این رساله نامی از فلسفه نبرده و با وجودی که علم مدنی را در زمره علوم قرار می‌دهد، هیچ تقسیم‌بندی برای فلسفه نظری و عملی ارائه نمی‌کند. از سوی دیگر، منطق، علم فقه، علم اللسان و کلام را هم به اقسام علوم اضافه کرده است.

تعریف علم الهی

همان گونه که ذکر شد، فارابی فصل سوم را به علوم التعالیم و فصل چهارم را به علم طبیعی و اجزای آن و نیز علم الهی و اجزای آن اختصاص داده است و البته این مطلب روشن نیست که چرا علوم التعالیم در یک فصل مجزا ارائه شده ولی تنها یک فصل به علم طبیعی و علم الهی اختصاص دارد.

فارابی در فصل چهارم پس از معرفی علم طبیعی و اجزای آن، به سراغ علم الهی می‌رود و بدون ارائه هیچ توضیحی در مورد علم الهی، آن را به سه بخش تقسیم می‌کند:
۱. بخش اول اختصاص به مباحث وجودشناسی دارد و در مورد موجودات و اعراض آن‌ها از آن جهت که موجودند بحث می‌شود^{۲۳} (همان، ص ۷۵).

۲. در بخش دوم از مبادی برهان‌ها و نیز تعریف جوهرها (حدود اولیه) و خواص آن‌ها در علوم نظری جزئی بحث می‌شود (همان، ص ۷۶-۷۵).

۳. در آخرین بخش علم الهی، از موجوداتی بحث می‌شود که نه جسمند و نه جسمانی. به عبارت دیگر، این بخش اختصاص به بررسی موجودات مفارق دارد. فارابی در ادامه، رئوس کلی این بخش را ذکر می‌کند: اثبات وجود موجودات مفارق، اثبات کثرت موجودات مفارق، اثبات تناهی موجودات مفارق، اثبات اینکه این موجودات دارای مراتب متفاوت کمالی هستند، اثبات این که این موجودات در یک سلسله از نقص به

کمال مرتب شده‌اند و این سلسله در نهایت به موجودی ختم می‌شود که کامل‌ترین موجودات بوده و هیچ نقصی در وجود او راه ندارد. او واحد و موجود و حقیقتی است که همه موجودات عالم، وجود و وحدت و حقیقت خود را از او گرفته‌اند. این موجود، همان است که باید در مورد او اعتقاد داشت که «الله جل جلاله» است، بحث از سایر صفات خداوند، بحث در کیفیت ایجاد موجودات از خداوند، بحث از مراتب موجودات و کیفیت حصول این مراتب، بحث از کیفیت ارتباط موجودات با یکدیگر و کیفیت انتظام آن‌ها، بحث از افعال خداوند و اینکه هیچ خلل و سوء نظام و ظلم و جوری در فعل او راه ندارد و در نهایت ابطال گمان‌های فاسد در مورد افعال الهی از طریق براهین یقینی که هیچ شکی در آن‌ها راه ندارد (همان، ص ۷۶-۷۹).

نکته قابل توجهی که این کتاب را از بسیاری از آثار فارابی متمایز می‌سازد این است که فارابی در تشریح علم الهی، در مقام جمع بین آراء ارسطو در کتاب *گاما و اپسیلین*، هم به علم موجود بما هو موجود اشاره می‌کند که منطبق بر تعریف کتاب *گاما* است و هم همگام با کتاب *اپسیلین*، به تشریح بحث از موجودات مفارق پرداخته و هر دوی این مباحث یعنی بحث از موجود بما هو موجود و نیز بحث از مفارقات را بخش‌هایی از علم الهی می‌داند. اما نکته بسیار مهم این است که وی قدر جامعی بین سه بخش علم الهی ذکر نکرده و به بیان ارتباط میان آن‌ها نمی‌پردازد. حتی اگر بتوان بخش سوم را هم به نحوی به مباحث وجود شناسی مرتبط دانست و آن را بحث از نوع خاصی از موجودات دانست، ولی نمی‌توان ارتباط بخش دوم را با مباحث علم موجود بما هو موجود دریافت.

مشیء فارابی در *احصاء العلوم* شباهت زیادی با بیانات آمونیوس در شرح کتاب *مابعدالطبیعه* ارسطو دارد و به نظر می‌رسد که فارابی در ذکر بخش‌های مختلف علم الهی در این کتاب، از او متأثر باشد.^{۲۴} آمونیوس در شرح *مابعدالطبیعه*، اغراض یا مطالب اصلی کتاب *مابعدالطبیعه* ارسطو را مشتمل بر مباحث خداشناسی، مباحث موجود بما هو موجود و بحث در مورد اصول اولیه می‌داند^{۲۵} (Ammonius/Asclepius, 1888, 1-2 quoted by Bertolacci, p. 80-81).

اکتفا کرده و به بیان ارتباط میان آن‌ها نمی‌پردازد.

تعریف مابعدالطبیعه در رساله *أغراض مابعدالطبیعة*

رساله *أغراض مابعدالطبیعة* فارابی، اوج اندیشه فارابی در ارائه تعریف مابعدالطبیعه و تبیین موضوع آن است. او در این رساله که در آن به طور اختصاصی به بیان تعریف مابعدالطبیعه و موضوع آن می‌پردازد، به طور دقیق علم مابعدالطبیعه را تشریح کرده و دقیق‌ترین و کامل‌ترین تفسیر تعریف مابعدالطبیعه در کتاب *گامای ارسطو* را پس از حدود هزار و دویست و پنجاه سال، ارائه می‌کند. رساله *أغراض مابعدالطبیعة* از چنان استواری و دقتی برخوردار است که به حق می‌توان فهم ابن‌سینا، نابغه تاریخ را از کتاب *مابعدالطبیعة*، مدیون آن دانست.^{۲۶}

فارابی در ابتدای این رساله، مقدمه‌ای را ذکر می‌کند و سپس به بیان ویژگی‌های علم مابعدالطبیعه می‌پردازد. در انتهای رساله نیز، گزارش مختصری در مورد اهم مطالب بخش‌های کتاب *مابعدالطبیعة* ارائه می‌کند (فارابی، ۱۸۹۰، ص ۳۸-۳۴). فارابی در مقدمه، یکی از انگیزه‌های خود برای نگارش این رساله را، جو فکری حاکم بر اندیشه متفکران آن دوره در یکی دانستن مابعدالطبیعه و علم الهی (همان، ص ۳۴) یعنی ترجیح تعریف کتاب‌های *آلفای بزرگ* (983a5-10) و *اپسیلین* (1026a19-32) می‌داند که البته این جو فکری، بسیاری از آثار خود فارابی را نیز تحت تأثیر قرار داده بودند. بنابراین، رساله *أغراض* را می‌توان نقطه عطفی در تعریف مابعدالطبیعه و ارائه تبیین دقیق آن دانست.

فارابی در بخش بعدی این رساله، اقدام به تعریف علم مابعدالطبیعه و تبیین موضوع آن و بررسی ویژگی‌های آن کرده و آن را هم «علم مابعدالطبیعه» و هم «علم کلی» می‌نامد (همان، ص ۳۵). او در این بخش کاملاً بر کتاب *گاما* متمرکز بوده و از عباراتی شبیه به فصول اول و دوم کتاب *گاما* استفاده می‌کند. در این بخش، مابعدالطبیعه همانند کتاب *گاما* علم کلی نامیده شده (1003a18-30) که در مقابل آن علوم جزئی قرار دارند. از دیدگاه فارابی علوم جزئی با برخی از موجودات و برخی از موهومات و عوارض مختص به آن‌ها سروکار دارند؛ در حالی که موضوع علم کلی بررسی اموری است که همه موجودات عالم را دربرمی‌گیرد؛ همانند وجود و وحدت. فارابی در نهایت موضوع اول مابعدالطبیعه را موجود مطلق و امر مساوق با آن، یعنی واحد دانسته و به تبع آن‌ها بحث از

متقابلات آن‌ها و همچنین بررسی اقسام و لواحق و مبادی هر کدام از آن‌ها را نیز وظیفه مابعدالطبیعه می‌داند.

بر اساس رساله *أغراض*، مهم‌ترین بخش‌های مابعدالطبیعه عبارت‌اند از:

۱. بحث از موجود مطلق و واحد و نیز اعراض ذاتی آن‌ها؛

۲. بحث از متقابلات موجود و واحد یعنی عدم و کثیر؛

۳. بحث از مبدء موجود مطلق (علم الهی)؛

۴. بحث از انواع موجود و انواع واحد و نیز اقسام هر کدام از آن‌ها؛

۵. بحث از انواع عدم و کثیر؛

۶. بحث از لواحق موجود و واحد؛

۷. بحث از لواحق عدم و کثیر؛

۸. بحث از مبادی هر کدام از امور مورد بحث؛

۹. بحث از مبادی علوم جزئی و حدود موضوعات آن‌ها (همان، ص ۳۶-۳۴).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، فارابی در این رساله همانند رساله *إحصاء العلوم*، سه وظیفه مابعدالطبیعه را که آمونیوس در مقدمه‌اش بر شرح *مابعدالطبیعه* ذکر کرده بود، در زمره مباحث مابعدالطبیعه قرار می‌دهد. ولی وجه تمایز این رساله در این است که فارابی تنها به ذکر این مباحث اکتفا نکرده و به بیان دقیق ارتباط آن‌ها می‌پردازد. از دیدگاه فارابی، مابعدالطبیعه با محوریت موجود مطلق، در بردارنده علم الهی (با موضوعیت موجود مطلق) است؛ چرا که بحث از مبادی موضوع در زمره مباحث یک علم است و خدا مبدء موجود مطلق است. بنابراین مباحث خداشناسی در زمره مباحث مابعدالطبیعه قرار گرفته و در نتیجه الهیات مساوی با مابعدالطبیعه نیست و از آنجایی که خداوند مبدء مشترک همه موجودات است، علم الهی بخشی از علم مابعدالطبیعه با محوریت موجود مطلق محسوب می‌شود. بنابراین فارابی در این رساله تأکید دارد که موضوع مابعدالطبیعه تنها محدود به موجودات الهی نبوده و همه موجودات عالم را دربرمی‌گیرد (همان، ص ۳۵). بنابراین در این رساله، نه تنها تقریر کتاب *گاما* محور قرار گرفته است؛ بلکه ارتباط تعریف کتاب *گاما* و *اپسیلون* نیز به خوبی تبیین شده است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بر خلاف رساله *إحصاء العلوم* که علم به موجودات الهی در کنار علم موجود

بماهو موجود بخش‌هایی از علم الهی قرار داده شده، در این رساله، موضوع مابعدالطبیعه یا علم کلی، موجود مطلق است که علم الهی (علم خداشناسی) بر بخشی از آن اطلاق می‌شود.

علاوه بر ارتباط مباحث موجود مطلق و خداشناسی، فارابی ارتباط بحث موجود مطلق را با بحث مبادی علوم جزئی نیز روشن می‌سازد. در نظر او، بحث از مبادی علوم جزئی از منشعبات و تقسیمات موضوعات مابعدالطبیعه بوده و در واقع مرز نهایی بررسی تقسیمات موضوع مابعدالطبیعه به شمار می‌روند؛ بدین معنی که بحث از انواع موضوعات مابعدالطبیعه و بررسی تقسیمات آن‌ها تا جایی ادامه پیدا می‌کند که به یکی از موضوعات علوم جزئی منتهی شود. در این جا تقسیم‌بندی متوقف شده و بحث از موضوعات علوم جزئی مرز نهایی مباحث مابعدالطبیعی محسوب می‌شوند (همان، ص ۳۶).

با وجودی که فارابی ساختار اصلی این رساله را بر اساس فصول اول و دوم گاما تنظیم کرده و مابعدالطبیعه را مطابق با آن علم کلی می‌نامد ولی روشن نیست که چرا بر خلاف بسیاری از آثار خود، از اصطلاح «موجود بماهو موجود» بهره نبرده و اصطلاح «موجود مطلق» را جایگزین آن کرده است. وی با وجود اینکه در بیان موضوعات علوم جزئی اصطلاح «از آن جهت که» را برای موضوع علوم طبیعیات، هندسه و طب به کار می‌برد ولی از به کار بردن این اصطلاح برای موضوع مابعدالطبیعه صرف نظر می‌کند.

شاید بتوان گفت که فارابی در این رساله، ماحصل تأملات خود در مورد فهم دقیق اصطلاح موجود بماهو موجود را در اختیار متعلمان قرار می‌دهد. از این رو، او مابعدالطبیعه را نظر در وجود و وحدت می‌داند که دربرگیرنده همه موجودات عالم و صفت مشترک میان آن‌ها است، دانسته و موضوع مابعدالطبیعه را موجود مطلق و مساوق آن قرار می‌دهد (همانجا).

تعریف مابعدالطبیعه در کتاب تعلیقات

همان گونه که قبلاً ذکر شد، ارسطو در چند موضع از کتاب مابعدالطبیعه، موضوع علم کلی (یا همان علم مابعدالطبیعه) را موجود بماهو موجود می‌داند و البته توضیح خاصی در مورد آن ارائه نمی‌دهد. این امر موجب شده تا مفسران و شارحان کهن آثار وی همچون

اسکندر افرویدیسی، معنای عبارات او را به درستی درک نکنند. پس از مطالعه این اثر فارابی، به وضوح می‌توان دریافت که مطالب موجود در این رساله، نسبت به سایر آثار فارابی عالمانه‌تر بوده و تا حد زیادی به بیانات ابن سینا نزدیک‌تر است. علی‌رغم این که تاریخ تألیف این اثر روشن نیست، ولی می‌توان گفت که، گویی فارابی در سیر صعودی حیات فلسفی خود، با نگاشتن این رساله فاخر به آخرین مراحل تفکر فلسفی‌اش نزدیک می‌شود. فارابی در این کتاب به تبیین دقیق موضوع علم مابعدالطبیعه که البته در این کتاب، هم آن را علم مابعدالطبیعه (همو، ۱۳۹۲، ص ۴۵) و هم علم الهی (همان، ص ۵۰-۴۹) می‌نامد، می‌پردازد. موضوع علم طبیعی که تمام علوم زیر مجموعه علم طبیعی را دربرمی‌گیرد، جسم از حیث حرکت یا سکون و نیز اعراض لاحق بر آن از این جهت خاص است. بنابراین بحث از این جسم یا آن جسم خاص در طبیعیات راه ندارد؛ بلکه موضوع طبیعیات جسم مطلق است؛ در حالی که علمی که تحت علم طبیعی مندرج هستند، جسم خاص مثل جسم فلکی و یا جسم اسطوقسی را بررسی می‌کنند. فارابی معتقد است، این علوم که بخش‌های علم طبیعی محسوب می‌شوند، با نظری اخص از نظر علم طبیعی به بررسی موجودات می‌پردازند (همان، ص ۴۴-۴۳). او در ادامه و پس از ارائه توضیحاتی در مورد زیر شاخه‌های علم طبیعی، به بررسی نکته بسیار مهمی می‌پردازد. از دیدگاه فارابی، علم طبیعی، جسم را از آن جهت که متحرک و ساکن است بررسی می‌کند؛ ولی بررسی اینکه آیا جسم متشکل از اجزاء است یا اینکه متناهی است یا نامتناهی، اختصاص به علم مابعدالطبیعه دارد؛ چرا که بحث در مورد ترکیب جسم از اجزای لایتجزی یا تناهی و عدم تناهی جسم، از احوالات جسم از آن جهت که موجود است محسوب می‌شود و نه از آن جهت که متغیر است (همان، ص ۴۶-۴۵). فارابی در ادامه با بیان شیوایی به توضیح در مورد موضوع مابعدالطبیعه می‌پردازد. از دیدگاه او، بررسی موجود بما هو موجود در مابعدالطبیعه، به معنی بررسی نحوه وجود خاصی که به یک شیء اختصاص دارد و نوع وجودی است که هر شیئی دارای آن است.

...وهو البحث عن نحو وجوده الذی یخصه؛ و هو أنه أی وجود یخصه، و هل هو

جوهر أو عرض... (همو، ص ۴۵).

فارابی در انتهای کتاب تعلیقات باز هم به ارائه توضیحی در مورد مابعدالطبیعه می‌پردازد و البته این بار آن را علم الهی و الهیات می‌نامد. به نظر فارابی، صورت جسمانی مبدأ محسوسات بوده و از آنجایی که قوامش به محسوسات نیست جزء محسوسات به شمار نمی‌رود؛ بنابراین از عوارض موجود بماهوموجود بوده و در مابعدالطبیعه بررسی می‌شود (همان، ص ۵۰-۴۹).

نتیجه

پس از تبیین و تحلیل دیدگاه فارابی در مجموع این آثار، نتایج زیر قابل استخراج است:

۱. در کتاب *الجمع فارابی*، فلسفه مشتمل بر الهیات، طبیعیات، ریاضیات، منطق و سیاست بوده و تعریف آن بر اساس استقراء اجزای آن، علم موجود بماهوموجود است. فارابی در کتاب *الجمع*، هر دو تعریف کتاب *گاما* و *اپسین* را ذکر می‌کند. تعریف کتاب *گاما* را بر فلسفه که مقسم علوم جزئی فوق است، اطلاق کرده و یکی از اقسام فلسفه یعنی الهیات یا مابعدالطبیعه را بر اساس کتاب *اپسین*، علم به موجودات الهی می‌داند. فارابی در کتاب *البرهان* نیز، دیدگاهی شبیه به کتاب *الجمع* را ارائه می‌کند. او در این کتاب، حکمت یا فلسفه اولی را علم به موجود علی‌الاطلاق می‌داند و علم تعالیم، علم طبیعی، علم الهی و اخلاق را در ذیل آن قرار می‌دهد.

فارابی در این دو اثر، یک تبیین ابتدایی از اصطلاح موجود بماهوموجود ارائه می‌کند که با تفسیر مشهور فلاسفه اسلامی به ویژه ابن‌سینا فاصله زیادی دارد؛ اینکه گستره علم موجود بماهوموجود، همه موجودات عالم را در برگیرد و به مطالعه در مورد آنها بپردازد، تفسیری دقیق است ولی اینکه علم موجود بماهوموجود، در بردارنده تمام علوم جزئی باشد یعنی همه علوم که تنها با بخشی از موجودات عالم سروکار دارند، بخش‌هایی از علم موجود بماهوموجود باشند، تفسیری ابتدایی و نادرست محسوب می‌شود.

۲. بررسی شرح اسکندر افرویدی بر مابعدالطبیعه حاکی از وجود شباهت این تفسیر فارابی با بیانات اسکندر است. اسکندر در شرح *گاما* با وجود این که در عبارات مختلفی به تبیین اصطلاح موجود بماهوموجود می‌پردازد، ولی در مواضع دیگری، بر

اساس این که حمل موجود را بر مصادیقش از قبیل حمل میانه می‌داند، علم حکمت یا فلسفه اولی با موضوعیت موجود بما هو موجود را، علم واحدی می‌داند که البته بر اساس انواع موجود دارای انواع متعدد است. بر این اساس، اسکندر علم موجود بما هو موجود را در طی دو تقسیم‌بندی مشتمل بر علمی می‌داند که علم حکمت به معنای دقیق با موضوعیت جواهر الهی و علم طبیعیات با موضوعیت جواهر متحرک در هر دوی این تقسیم‌بندی‌ها مشترک هستند. اسکندر در ضمن این مباحث، اثبات می‌کند که علم موجود بما هو موجود در حقیقت علم به جواهر بوده و اجزاء آن، علم به اقسام جواهر هستند. بنابراین هرچند که در بیانات اسکندر می‌توان تفاسیر درستی را از اصطلاح موجود بما هو موجود یافت ولی بیان این تقسیم‌بندی‌ها حاکی از عدم دسترسی او به تبیین دقیق این اصطلاح است.

۳. تفسیر دقیق و نهایی فارابی از اصطلاح موجود بما هو موجود، در سه اثر *احصاء العلوم*، *أغراض مابعدالطبیعه و تعلیقات*، ارائه شده است. فارابی در *احصاء العلوم*، علم الهی را در کنار علم طبیعی و ریاضی و سایر علمی که در این کتاب ذکر شده قرار داده و آن را مشتمل بر چند بخش می‌داند که مباحث موجود بما هو موجود و مباحث موجودات مفارق از جمله آن‌ها است. فارابی در این اثر، ارتباط میان بخش‌های مختلف علم الهی را روشن نمی‌سازد.

فارابی در این کتاب هیچ تحلیلی از موجود بما هو موجود ارائه نمی‌دهد ولی نکته مهمی که این اثر را از دو اثر پیشین مجزا کرده، قرار دادن دانش موجود بما هو موجود به عنوان بخشی از علم الهی است که در عرض علوم ریاضی، طبیعی و اخلاقی است و نه مشتمل بر آن‌ها. بنابراین می‌توان گفت که فارابی در این رساله معنای موجود بما هو موجود و مباحث مشتمل بر آن را تا حد زیادی درک کرده است. فارابی در این اثر، نام علم الهی را از کتاب *اپسین* اخذ کرده و دانش کتاب *گاما* و دانش کتاب *اپسین* را بخش‌هایی از علم الهی می‌داند.

۴. فارابی در دو رساله *أغراض و تعلیقات*، بهترین و دقیق‌ترین تبیین را از اصطلاح موجود بما هو موجود ارائه داده و مابعدالطبیعه را بر این اساس تعریف می‌کند. او در رساله *أغراض*، مابعدالطبیعه را علم موجود مطلق دانسته و آن را مشتمل بر طبیعیات و

ریاضیات نمی‌داند؛ چرا که معتقد است که اساساً این علوم دارای موضوعات متغییری هستند. به عنوان مثال، موضوع علم طبیعیات جسم است از آن جهت که متغیر و ثابت است در حالی که موضوع علم مابعدالطبیعه بررسی صفات مشترک همه اشیاء یعنی وجود و وحدت است و یا به عبارت دیگر، مابعدالطبیعه، علم بررسی موجود مطلق بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص هر کدام از موجودات است. فارابی در این اثر، برای مابعدالطبیعه بخش‌های مختلفی را ذکر می‌کند که البته محور همه این مباحث را موجود مطلق دانسته و بر این اساس ارتباط دقیق همه این بخش‌ها را روشن می‌سازد. در نظر وی، یکی از بخش‌های مهم مابعدالطبیعه، علم الهی یعنی مباحث خداشناسی است. بنابراین فارابی در این اثر، علمی را که در کتاب *اپسین* تعریف شده است را زیر مجموعه علمی می‌داند که در کتاب *گاما* تعریف شده است.

فارابی در *تعلیقات*، مطالبی را هماهنگ با رساله *أغراض* در مورد تعریف و موضوع مابعدالطبیعه ذکر کرده و علاوه بر آن به کامل‌ترین وجه به تبیین اصطلاح موجود بماهوم موجود می‌پردازد و البته بر خلاف رساله *أغراض*، علم موجود بماهوم موجود را علاوه بر مابعدالطبیعه، علم الهی هم می‌نامد.

۵. در مجموع، مطالب این مقاله و مقاله «بررسی تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی»، مؤید این مطلب است که فارابی در طول حیات فلسفی خود دارای وحدت رویه نبوده و در آثار مختلف، دارای آراء متعدد و گاهی متعارض است. در حقیقت، فارابی در آغاز، تصور واضحی و دقیقی از بسیاری اصطلاحات و آراء فلسفی نداشته و با طی مراحل مختلف آموزشی و نیز کند و کاوهای فلسفی، در یک سیر تاریخی به آراء و نظریات نهایی خود دست یافته است. اما بر خلاف فارابی، ابن‌سینا این امتیاز را داشته که از همان ابتدا با آراء ناب فارابی آشنا شده و فلسفه را از جایی شروع کرده که فارابی در طول یک عمر تلاش برای فهم فلسفه یونانی و تأسیس فلسفه‌ای مطابق با مبانی فکری خودش بدان نائل شده است.

بنابراین هرچند که تاریخ تألیف آثار فارابی روشن نیست ولی با بررسی تطور آراء فلسفی در آثار او می‌توان به یک سیر تاریخی احتمالی دست یافت. از این رو، یکی از نتایج مهم این پژوهش، گمانه زنی در مورد سیر تاریخی هفت اثر مورد بررسی است. بر

اساس این پژوهش، فارابی دارای سه دیدگاه مختلف در مورد تعریف و موضوع مابعدالطبیعه است:

۱. دیدگاه موجود در کتاب *الجمع* و رساله *البرهان*؛

۲. دیدگاه موجود در *تحصیل السعاده*، *فلسفه أرسطوطاليس*، *الحروف* و *فصول منتزعه*؛

۳. دیدگاه موجود در *أغراض مابعدالطبیعه* و *تعلیقات*.

بررسی دیدگاه اول نشان می‌دهد که کتاب *الجمع* و رساله *البرهان* متعلق به دوره واحدی بوده و می‌توان آن‌ها را متعلق به دوره اول حیات فلسفی فارابی دانست. بر همین اساس، کتب دیگری که حاوی مطالبی شبیه این آثار هستند از قبیل بسیاری از شروح منطقی فارابی را نیز می‌توان متعلق به همین دوره فکری دانست.

بررسی چهار اثر *تحصیل السعاده*، *فلسفه أرسطوطاليس*، *الحروف* و *فصول منتزعه* نیز نشان می‌دهد که این آثار، متعلق به دوره فکری واحدی بوده و از آنجایی که بر اساس اسناد تاریخی روشن است که کتاب *الحروف* در بغداد و قبل از عزیمت به شام تألیف شده، می‌توان این آثار را متعلق به حدود سال ۳۲۰ هجری قمری دانست؛ چرا که شواهد تاریخی نشان می‌دهد، کتاب *الحروف*، اندکی بعد از مناظره بین ابو سعید سیرافی و ابو بشر متی در تاریخ ۳۲۰ هجری در بغداد و در خلال سال‌های اقامت فارابی در بغداد تألیف شده و محسن مهدی احتمال می‌دهد که فارابی این کتاب را پس از بسیاری از آثار و شروح منطقی خود و البته قبل از کتب مشهوری مانند کتاب *آراء اهل مدینه الفاضله* و *السیاسه المدنیه* نگاشته باشد (فارابی، ۱۹۸۶، ص ۴۹-۴۳). بنابراین تألیف سه اثر *تحصیل السعاده*، *فلسفه أرسطوطاليس* و *فصول منتزعه* را نیز می‌توان متعلق به همین دوره از حیات فارابی یعنی در حدود سن ۶۰ سالگی او دانست.

فارابی در دو رساله *أغراض مابعدالطبیعه* و *تعلیقات* و تا حد زیادی در *إحصاء العلوم*، به دقیق‌ترین تفسیر موجود بما هو موجود نائل شده و به تبیین آن می‌پردازد. بنابراین می‌توان گفت که فارابی این سه اثر را نیز در زمان‌های نزدیک به هم تألیف کرده است. ابن سینا از میان این سه دیدگاه، دیدگاه سوم را پذیرفته و آن را مبنای مابعدالطبیعه خود قرار می‌دهد.

در مورد تقدم دیدگاه اول بر دو دیدگاه اخیر شکی وجود ندارد چرا که واضح است که فارابی در دیدگاه اول، از آراء شارحان یونانی ارسطو منفعل بوده و دارای آراء خام و ابتدایی در برخی مباحث فلسفی است؛ ولی به راحتی نمی‌توان در مورد تقدم و یا تأخر دو دیدگاه بعدی قضاوت کرد. اگر رساله تعلیقات را بتوان به دلیل دارا بودن مفاهیم عالی فلسفی متعلق به اواخر حیات فارابی دانست، می‌توان گفت که دیدگاه دوم بر دیدگاه سوم مقدم است که البته این بحث تحقیق مفصل دیگری را می‌طلبد.

یادداشت‌ها

۱. مقاله «بررسی تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی» (کیان‌خواه، ۱۳۹۳) و مقاله حاضر، دو بخش از یک پژوهش در باب موضوع و تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی است. در این پژوهش، تمامی آثار فارابی به دقت مطالعه و بررسی شده و از میان آن‌ها، آثاری که فارابی در آن‌ها به طور مستقیم یا ضمنی به تعریف مابعدالطبیعه می‌پردازد به عنوان منابع اصلی قرار گرفته‌اند. با توجه به حجم گسترده آن، تحلیل و بررسی تعریف فارابی در *تحصیل السعادة، فلسفة أرسطوطاليس، الحروف و فصول منتزعة* در مقاله «بررسی تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی» ارائه شده و دیدگاه فارابی در *البرهان، الجمع بین رأیی الحکیمین، إحصاء العلوم، أغراض مابعدالطبیعة و تعلیقات*، در این مقاله بررسی می‌شود.

۲. ابن‌سینا در فصل دوم مقاله *اول الهیات شفاء* و نیز ابتدای *الهیات نجات* عباراتی ناظر به *رسالة أغراض* را ذکر کرده و گاهی عین عبارات فارابی را به کار می‌برد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۰-۱۷؛ ۱۳۷۹، ص ۴۹۶-۴۹۳).

۳. *إذ الفلسفة، حدها و ماهیتها، أنها العلم بالموجودات بما هی موجودة* (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۸۰).

۴. فارابی معتقد است که وجود اختلاف در آراء این دو فیلسوف، یا به این دلیل است که تعریف و حد فلسفه نادرست است یا به دلیل است که افلاطون و ارسطو به خطا فیلسوف خوانده شده‌اند یا به این دلیل است که ظن کسانی که قائل به وجود اختلاف در آراء این دو فیلسوف‌اند نادرست است. فارابی پس از ابطال دو شق اول صحت شق

- سوم را اثبات می‌کند. شق اول به این دلیل باطل است که از دیدگاه فارابی، فلسفه صنعتی است که به نحوی با تمامی موجودات عالم سروکار دارد. دلیل ابطال شق دوم هم این است که فارابی چنین فرضی را بسیار بعید و دور از ذهن می‌داند؛ چرا که معتقد است که افراد زیادی بر تقدم این دو حکیم گواهی داده‌اند و تفلسف آن دو را ضرب‌المثل ساخته‌اند و از آن جایی که اجماع عقول مختلف بر یک امر، یقینی است، بنابراین نمی‌توان گفت که افلاطون و ارسطو فیلسوف نبوده‌اند (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۸۰).
۵. ... و ذلك يتبين من استقراء جزئيات هذه الصناعة. و ذلك أن موضوعات العلوم و موادها لا تخلو من أن تكون: إما إلهية، و إما طبيعية، و إما منطقيّة، و إما سياسيّة (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۸۰).
۶. ... قد قصدا تدوين العلوم بموجودات العالم، واجتهدوا في ايضاح أحوالها على ما هي عليه .
۷. ثم كان بين هذين الحكيمين، في كثيرٍ من انواع الفلسفة، خلاف (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۸۰).
۸. رسالة الحروف اشاره به عنوان دیگر کتاب *ما بعد الطبيعة* ارسطو است که به آن نیز مشهور بوده است. ابن‌ندیم در الفهرست از کتاب *ما بعد الطبيعة* ارسطو با همین عنوان یاد می‌کند (ابن‌ندیم، ص ۴۵۹).
۹. ومهما استحکم هذا المعنى و تمكن من ذهن المتعلم للفلسفة التي بعد الطبيعيات، سهل عليه تصور ما يقوله افلاطون و ارسطوطاليس و من سلك سبيلهما (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۱۰۶).
۱۰. فارابی در مواضع دیگری نیز به علم الهیات اشاره دارد: یکی در جایی که فراگیری الهیات و شناخت خداوند را کار شریف‌ترین جزء نفس یعنی عقل می‌داند: «العقل على ما بينه ارسطو... هو أشرف أجزاء النفس، وأنه هي بالفعل ناجزة، و به تعلم الالهيات، و يعرف الباري» (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۱۰۸) و دیگری در جایی است که انتساب قدم عالم به ارسطو را ابطال می‌کند: «إذ قد تقدم فيين في ذلك الكتاب وغيره من الكتب الطبيعية والالهية» (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۱۰۱).

- ۱۱... فإنه إنما جعل ذلك فيما بعد الطبيعة و في أقاويله الإلهية... (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۸۶).
۱۲. البته فارابی به دلیل اینکه/تئولوجیا را اثری متعلق به ارسطو می دانسته، معتقد است که علاوه بر کتاب اللام، ارسطو در/تئولوجیا نیز از مباحث خداشناسی و ربوبی بحث می کند (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۱۰۵).
۱۳. صنایع عملی صنایعی هستند که علم به آنها به همراه طلب اعمال آنها و انجام افعال آن صنایع ایجاد می شود؛ همانند صنعت نجاری و کتابت. در مقابل صنایع نظری صنایعی هستند که علم به آنها از طریق طلب افعال آنها ایجاد نمی شود و انسان در آنها محتاج استعمال براهین است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷).
۱۴. فارابی در این عبارت مقسم را کل صنایع و علوم قرار می دهد:
«و الصنائع و العلوم صنفان: صنف موضوعاته أمور کلیّة... و صنف موضوعاته موجودات أخص... و هذه تسمى الصنائع البرهانية الجزئية» (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۱۰).
- اما به قرینه عبارات متقدم یعنی جایی که فارابی وجود سه رکن موضوع، مسئله و مبادی را تنها برای صنایع نظری ضروری می داند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷) و نیز ادامه همین عبارت یعنی نام گذاری قسم دوم به صنایع برهانی جزئی حاکی از این است که مقسم این تقسیم بندی صنایع نظری یا برهانی است.
۱۵. نحو نظرها، تأمل الشیء من کل الجهات (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۱۰).
۱۶. فارابی در کتاب مدخل نیز همگام با کتاب برهان، علم الهی را تعریف کرده و البته در آنجا اشاره ای به موضوعیت موجود مطلق یا موجود بما هو موجود نمی کند. وی در مدخل، فلسفه را که از اقسام علوم قیاسی است مشتمل بر علم تعالیم، علم طبیعی، علم مدنی و علم الهی دانسته و علم الهی را علم به اموری که جسم و جسمانی نیستند و نیز نظر در اسباب قصوای همه آنچه که علوم دیگر مشتمل بر آن هستند، می داند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۳).
۱۷. آمونیوس برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، در شرح کتاب مابعدالطبیعة ارسطو، یکی از وظایف علمی که این کتاب را مشتمل بر آن است (که آنرا الهیات نیز می نامد)، اثبات اصول علوم دیگر دانسته و بدین سبب آنرا فلسفه اولی نیز می نامد

- فارابی در این عبارات از وی متأثر باشد با این تفاوت که فارابی فلسفه اولی را متفاوت از علم الهی و به عنوان مقسم علوم جزئی از جمله علم الهی قرار می‌دهد. (Ammonius/Asclepius, 1888, 2 quoted by Bertolacci, 2006, 81).
۱۸. اسکندر افرودیسی، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان و مفسران مشایی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی است. برخی از آثار او شروحي بر آثار ارسطو و برخی دیگر نوشته‌هایی بر اساس آراء شخصی خود اوست. شواهد تاریخی حاکی از آن است که اسکندر تمام آثار نظری ارسطو را شرح کرده؛ اگرچه که تنها تعداد اندکی از آن‌ها باقی مانده است (Zalta, 2012). شروح و آثار اسکندر افرودیسی همواره مورد توجه فلاسفه اسلامی بوده است؛ چرا که شروح او بسیاری از غوامض بیانات ارسطو را روشن ساخته و برخی از آثار او نیز در بردارنده نکات ابداعی و ابتکاری فراوانی است. ابن ندیم شروح فراوانی را منسوب به اسکندر می‌داند (ابن ندیم، ۱۳۸۱، ص ۴۶۱). شروح موجود از اسکندر افرودیسی بر کتاب *مابعدالطبیعه* مشتمل بر شرح پنج کتاب *آلفای بزرگ*، *آلفای کوچک*، *بتا*، *گاما* و *دلتا* است؛ ولی بر طبق گزارش فارابی، اسکندر افرودیسی کل کتاب *مابعدالطبیعه* را شرح داده است (فارابی، ۱۸۹۰، ص ۳۴).
19. The being through which particular beings are beings.
۲۰. ارسطو در فصل اول کتاب *گاما* می‌گوید: «اما از آن جایی که ما به دنبال مبادی و برترین علت‌ها هستیم، واضح است که این‌ها متعلق به طبیعتی هستند که دارای وجود بذاته است. اکنون اگر کسانی که در جستجوی عناصر موجودات بوده‌اند، درست همین مبادی را جستجو می‌کرده‌اند، پس به حکم ضرورت اینها عناصر موجود بالعرض نیستند، بلکه عناصر موجود بما هو موجوداند. بنابراین ما هم باید نخستین علت‌های موجود بما هو موجود را دریابیم» (1003a27-31).
۲۱. اسکندر افرودیسی در شرح کتاب *آلفای بزرگ*، در ضمن تفسیر بیانات ارسطو، تلاش می‌کند تا این عبارات را به تعریف *مابعدالطبیعه* در کتاب *گاما* نزدیک کند. او در شرح *آلفای بزرگ* توضیح می‌دهد که حکمت که در بالاترین درجه کلی‌ست، دانشی‌ست در مورد اشیاء از آن جهت که موجودند؛ زیرا موجود در میان همه اشیائی که موجودند، مشترک است (Alexander of Aphrodisias, 1989, p.29).

۲۲. فارابی صناعات عملی و مهارت‌ها همچون طب، کشاورزی و تجارت را در تقسیم‌بندی این کتاب وارد نکرده و آن‌ها را در زمره علوم مشهور قرار نمی‌دهد یا به عبارت دیگر آن‌ها را علم نمی‌داند وی در کتاب *التنبيه على سبيل السعادة*، اموری که انسان باید به آنها علم پیدا کند، را بر دو نوع می‌داند: ۱. نوعی از معارف که شأنشان این است که انسان تنها باید به آن‌ها علم پیدا کند، ولی لازم نیست که به آن‌ها عمل کند؛ همانند علم ما به اینکه عالم حادث است و اینکه خداوند واحد است؛ ۲. نوع دوم اموری است که هم باید به آن‌ها علم پیدا کرد و هم به آن‌ها عمل کرد؛ همانند علم ما به اینکه نیکی به پدر و مادر حسن است و اینکه خیانت قبیح است. حصول هر یک از این معارف یعنی علمی که تنها باید به آن علم پیدا کرد و علمی که هم باید به آن علم پیدا کرد و هم به آن عمل کرد، از طریق صناعتی است که با آن علوم تناسب دارند. بنابراین صناعات را هم می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. صناعتی که ما را به علمی می‌رساند که تنها باید به آن علم پیدا کرد؛ ۲. صناعتی که علم مقرون به عمل را برای ما حاصل می‌کند که خود به دو دسته تقسیم می‌شود: گروهی مربوط به تصرف انسان در شهرها و جوامع است؛ همانند پزشکی، تجارت و کشاورزی؛ و گروهی دیگر مربوط به امور اخلاقی‌اند و بوسیله آن‌ها می‌توان اعمال نیکو و صالح را تشخیص داد. این تقسیم‌بندی اولین تقسیم‌بندی است که فارابی در این کتاب برای صناعات ارائه می‌کند (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۶۴-۶۳).

۲۳. أحدها يفحص فيه عن الموجودات و الأشياء التي تعرض لها بما هي موجودات (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۷۵).

۲۴. شرح مابعدالطبیعة ارسطو توسط آمونیوس تدریس می‌شده و توسط آسکلیپوس، شاگرد آمونیوس به رشته تحریر درآمده و مشتمل بر تفاسیر کتاب‌های *آلفای بزرگ* تا *زتا* است که البته هیچ گزارشی از ترجمه عربی این اثر ثبت نشده است. این کتاب برخلاف بسیاری از تفاسیر موجود بر *مابعدالطبیعة* ارسطو، دربردارنده مقدمه‌ای در آغاز کتاب است. آموس برتولاچی با بررسی این مقدمه و مقایسه آن با رساله *أغراض مابعدالطبیعة* فارابی، این فرضیه را مطرح کرده که این اثر و به ویژه مقدمه آن، براندیشه فارابی و ابن سینا مؤثر بوده است (Bertolacci, 2006, p. 80) با توجه به عدم

- دسترسی به نسخه یونانی و ترجمه لاتینی این اثر، تنها از طریق ترجمه انگلیسی برتولاچی به مطالب مقدمه آمونیوس دسترسی حاصل شده است.
۲۵. آمونیوس برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، بحث از مبادی و اصول علوم جزئی را در زمره مباحث مابعدالطبیعی قرار داده و وجه تسمیه آنرا به فلسفه اولی بدین جهت می‌داند (Bertolacci, 2006, p. 81).
۲۶. مراجعه کنید به زندگی نامه خودنوشت ابن سینا (Avicenna, 1974, p.34).

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، الالهیات، مقدمه ابراهیم مدکور، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق
- _____، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، مقدمه و تصحیح: محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.
- فارابی، إحصاء العلوم، مقدمه و شرح علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۹۶.
- _____، تعلیقات، مقدمه، تصحیح و تحقیق: سید حسین موسویان، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۲.
- _____، التنبیه علی سبیل السعاده، تحقیق و مقدمه: جعفر آل یاسین، تهران، حکمت، ۱۳۷۱.
- _____، الحروف، مقدمه و تصحیح: محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶.
- _____، «رساله فی أغراض الحکیم فی کل مقاله من الكتاب الموسوم بالحروف» در الثمره المرضیه فی بعض الرسائل الفارابیه، لیدن، ۱۸۹۰.
- _____، کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین، تصحیح نادرالبیر نصری، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۴۰۵ ق.
- _____، «البرهان» در المنطقیات للفارابی، تصحیح و مقدمه: محمد تقی دانش پژوه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۸ ق.

کیان‌خواه، لیلا، "بررسی تعریف مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی (بر اساس کتاب‌های تحصیل السعاده، فلسفه أرسطوطاليس، الحروف و فصول متزعه)"، حکمت سینوی، شماره ۵۲، ۱۳۹۳.

Alexander of Aphrodisiac, *On Aristotle Metaphysics 1*, Translated by William E. Dooley S.J., London duckworth, 1989.

_____, *On Aristotle Metaphysics 4*, Translated by Arthur Madigan, London duckworth, 1993.

Aristotle, *The Complete Work of Aristotle*, Translated by W.D. Ross, Edited by Barnes, USA , Prinston University Press, 1995.

Avicenna, *The life of IBN SINA*, A Critical Edition and Annotated Translation by William Gohlman, Albany, New York, State University of New York Press, 1974

Bertolacci, Amos, *The Reception of Aristotle's Metaphysics in Avicenna's Kitab AlShifa*, Brill, Leiden. Boston, 2006.